



An Analysis of the transformation of replacement in Surah Al-Baqarah Based on Chomsky's generative-transformational theory

Hamidreza Mashayekhi¹ | Javad Mohammadzadeh²

1. Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. Email: mashayekhih@umz.ac.ir
2. Corresponding author, Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. Email: j.mohammadzadeh@umz.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Received: 7 March 2025

Accepted: 9 June 2025

Revised: 17 June 2025

Available Online: 25 June 2025

Keywords:

Noam Chomsky, Surah Al-Baqarah, Infinitive Substitution, Deep Structure, Brachylogy.



Abstract

Chomsky's theory of transformation is one of the methods of linguistic analysis in which the transformation process takes the form of deletion, addition, substitution, and displacement, and transforms the deep structure of the sentence into its surface structure. This process attempts, through grammatical description, to uncover the precise meanings of ideas that lie beyond the words and sentences. The present research, with Content analysis method, has only examined the element of replacement, which is also of the infinitive type, in Surah Al-Baqarah. The purpose of this research is to facilitate the lexical and semantic understanding of the verses through deep structure and surface structure and explaining the literary and artistic functions of the substituted words. After comparing the deep structure with the surface structure of the verses, the result shows that in the surface structure form, due to the use of the infinitive instead of the denominatives, the sentences have taken on an exaggerated semantic load and become more concise, which is in line with the principle of linguistic brevity. This technique is one of the most frequent exaggerated speech methods in the Quran. Its purpose, in addition to having a greater impact on the audience, is to create sentences with possible meanings, which, from a semantic point of view, leads to semantic development and, from a lexical point of view, leads to brevity in speech. Diversifying the structure of speech is other purpose of infinitive substitution. It is worth noting that the analysis of the verses, the discovery of the deep structure, and the expression of aesthetics and secondary purposes that the current article has arrived at based on Chomsky's theory of transformation are probable and it is not permissible to attribute it to God.

Cite this article: Mashayekhi, H.; Mohammadzadeh, J. (2025). An Analysis of the transformation of replacement in Surah Al-Baqarah Based on Chomsky's generative-transformational theory. *Quranic Doctrines*, 22(41), 35-66.
<https://doi.org/10.30513/qd.2025.6872.2519>





واکاوی گشتار جانشینی در سوره مبارکه بقره بر پایه نظریه نحوزایشی چامسکی

✉ حمیدرضا مشایخی^۱ | جواد محمدزاده^۲

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. رایانامه: mashayekhih@umz.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. رایانامه: j.mohammadzadeh@umz.ac.ir

چکیده

نظریه گشتاری چامسکی، نظریه‌ای نحوبیان است که در آن، فرایند گشتار به شکل‌های حذف، افزایش، جانشینی و جابه‌جایی صورت می‌پذیرد و ژرف ساخت جمله را به روساخت آن بدل می‌کند. این فرایند می‌کوشد از طریق توصیف دستوری، معنای دقیق اندیشه‌هایی را دریابد که در ورای کلمات و جملات قرار دارند. لذا پژوهش حاضر، با شیوه تحلیل محتوا، صرفاً عنصر جایگزینی، آن‌هم از نوع مصدری را در سوره مبارکه بقره، مورد بررسی قرار داده است. هدف از این پژوهش، تسهیل در فهم لغوی و معنایی آیات از طریق ژرف ساخت و روساخت و بیان کارکرد ادبی و هنری واژه‌های جایگزین است. پس از مقایسه ژرف ساخت با روساخت آیات، نتیجه به دست آمده نشان می‌دهد که در فرم روساختی، به دلیل استفاده از مصدر به جای وصف مشتق، جمله‌ها بار معنایی مبالغه‌آمیز و مؤکد به خود گرفته و مختصرتر شده‌اند که این امر، همسو با اصل اقتصاد زبانی است. این تکنیک، از شیوه‌های گفتاری مبالغه‌آمیز پربسامد قرآن است که به دلیل خروج از عادت زبانی، باعث برجستگی مشهود در کلام می‌شود. هدف از آن، علاوه بر تأثیرگذاری در مخاطب، آفرینش جمله‌هایی با معنای احتمالی است که این امر از جنبه دلالتی باعث توسعه معنایی و از جنبه لغوی باعث ایجاز در کلام می‌گردد. تنوع بخشی به ساختار سخن و جلوگیری از یک‌نواختی، از دیگر اغراض جانشینی مصدر است. گفتنی است که تحلیل آیات شریفه و کشف ژرف ساخت و بیان زیبایی‌شناسی‌ها و اغراض ثانویه‌ای که مقاله حاضر بر اساس نظریه گشتاری چامسکی به آن دست یافت، یک احتمال است و نمی‌توان آن را به خداوند متعال نسبت داد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۹

تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۴/۰۴

کلیدواژه‌ها

نوام چامسکی، سوره مبارکه بقره، جایگزینی مصدر، ژرف ساخت، ایجاز.



استناد: مشایخی، حمیدرضا؛ محمدزاده، جواد. (۱۴۰۴). واکاوی گشتار جانشینی در سوره مبارکه بقره بر پایه نظریه نحوزایشی چامسکی. آموزه‌های قرآنی، ۲۲(۴۱)، ۶۶-۲۵.

<https://doi.org/10.30513/qd.2025.6872.2519>



مقدمه

بیان مسئله: درک و فهم دقیق واژه‌های قرآنی تنها از طریق آشنایی با ساختار صرفی آن حاصل نمی‌شود، بلکه تسلط بر قواعد نحوی زبان عربی نیز خواننده را به فهم هر چه بیشتر این واژگان یاری می‌رساند. نحو تنها به دانش مطالعه قواعد مربوط به نحوه چینش واژه‌ها در کنار هم نمی‌پردازد، بلکه نقش مهم‌تر آن ایجاد و درک جملات در یک زبان به منظور رسیدن به معنای درست و دقیق است. به بیانی دیگر، نحو در خدمت معناست. از طرفی دیگر، حوزه نحو در بردارنده مباحث مختلفی است که یک نظریه نحوی باید از پس تبیین آن‌ها بربیاید. یکی از این نظریه‌ها که به ژرف ساخت و روساخت یک ترکیب توجه می‌کند، دستور زایاگشتاری است که نوآم چامسکی، بنیانگذار آن می‌باشد و ماحصل نظریه او بر این اصل استوار است که «معنای دقیق و واقعی کلمات در پشت جملات وجود دارند و هدف از نحو باید کشف اندیشه‌هایی باشد که در ورای کلمات و جملات قرار دارند» (مجدی، ۱۴۰۰، ص ۵). بر اساس نظریه زایاگشتاری چامسکی ساختار جمله‌ها از طریق دگرگونی‌های گشتاری از ژرف ساخت به روساخت تبدیل می‌شود و جمله‌های زبان بر اساس مجموعه قواعد دستوری تولید می‌شوند و زمینه جانشینی، حذف، جابه‌جایی و درج سازه‌ها را فراهم می‌کند. طبق این نظریه، تبیین روابط میان ساختارهای گوناگون جمله ابزاری است برای تحلیل‌های زبان‌ها. این نظریه با ارائه چهارچوبی قاعده‌مند در تحلیل زبان‌ها بستر مناسبی برای واکاوی متون فنی و ادبی به وجود آورده است. اما این پژوهش صرفاً مؤلفه جانشینی را بررسی می‌کند که یکی از پدیده‌های مهم زبانی به شمار می‌رود و هدف اصلی‌اش آفرینش معانی بدیع با خروج از معیارهای زبانی است. مقصود از گشتار جانشینی یعنی «جایگزینی یک یا چند عنصر از عناصر جمله به جای عنصر دیگر. به بیانی دیگر، جایگزینی، یک تکنیک ابداعی به شمار می‌آید که در آن یک عنصر با گریز از قواعد مألوف زبانی، جانشین عنصر دیگر می‌شود» (فضل، ۱۹۹۸، ص ۱۸۲). قرآن کریم، به ویژه سوره مبارکه بقره، به علت گستردگی محتوایی و تنوع ساختارهای زبانی فراوان، بستری مناسب برای تحلیل فرایندهای نحوی مانند جانشینی به شمار می‌آید، لذا با بررسی دقیق ژرف ساخت آیاتی که گشتار جانشینی در آن رخ داده است، معنای دقیق، اغراض ثانویه و منظور بلاغی آن برای خواننده مشخص و معلوم می‌گردد، «زیرا هر لفظ یا عبارت قرآن کریم علاوه بر برخورداری از یک معنای اولیه، ممکن است مفاهیم دیگری هم داشته باشد که ابعاد گسترده معانی این کتاب آسمانی را پیش‌روی ما نهد و بر تعدد



و شمول معانی آن بیفزاید» (طیب حسینی و مقیمی، ۱۴۰۳، ص ۱۴۱). شایان ذکر است که مقصود دقیق جایگزینی در این مقاله، جایگزینی مصدری است؛ شیوه‌ای هنجارشکن که مصدر را از معنای وضعی و متعارفش به معنای ابداعی و هنری آن سوق می‌دهد.

سؤالات پژوهش: بسامد کدام نوع از گشتارهای جانشینی مصدری، در سوره مبارکه بقره بیشتر است؟ گشتارهای هنجارگریز چگونه توانستند در ایجاد انسجام ساختار لفظی و معنایی متن و پویایی آن مؤثر باشند؟ با توجه به کدام معیار و قانون می‌توان جانشینی مصدر را تشخیص داد؟ ضرورت و اهداف پژوهش: در واقع، هدف از این پژوهش، تسهیل در فهم لغوی و معنایی آیات قرآن کریم از طریق ژرف‌ساخت و روساخت و بیان کارکرد ادبی و هنری واژه‌های جایگزین است. بررسی جانشینی مصدر به جای وصف مشتق، با استفاده از نظریه زایاگشتاری جامسکی می‌تواند راهگشای فهم بهتر زبان قرآن باشد. به علاوه، این نظریه می‌تواند دقت و ظرافت قرآن کریم در انتخاب واژگان را به خواننده نشان دهد. به بیانی دیگر، با بررسی گشتار جانشینی مصدر به جای وصف مشتق، بارزترین ویژگی‌های متن قرآنی که آن را از سایر متون ادبی متمایز می‌کند، یعنی برجستگی، تناسب و باهم‌آیی واژگان، که ابن عاشور از آن با عنوان «رشاقة الکلمات» یاد می‌کند، برای خوانندگان مشخص می‌شود.

پیشینه پژوهش: پژوهش‌ها و مقالاتی که متن قرآن را بر اساس نظریه زایاگشتاری بررسی کردند اندک‌اند. در ادامه، به برخی از این پژوهش‌ها اشاره می‌شود:

■ رساله دکتری با عنوان التوجیه الدلالي للبنية التركيبية؛ تحلیل لسانی لربیع مریم علی ضوء النظرية التحويلية که به قلم محمد مغناجی (۲۰۱۶) نوشته شده و به راهنمایی رابح بومعه در دانشگاه الحاج لخضر و در دانشکده زبان و ادبیات عربی دفاع شده است. در این رساله، چهار نوع عنصر گشتاری یعنی حذف، افزایش، جایگزینی و جابه‌جایی بررسی شده‌اند.

■ کتاب منهج النحو التولیدی والتحویلی وتطبیقه فی الآیات القرآنیة نوشته احمد زکی بن امیرالدین (۲۰۱۲) که در انتشارات دانشگاه علوم اسلامی مالزی چاپ شده است. نویسنده در این کتاب به این نتیجه می‌رسد که شیوه دستوری زایاگشتاری نه تنها شیوه‌ای مدرن و جالب است، بلکه خواننده را در فهم دقیق معانی آیات قرآن کمک بسیاری می‌کند.

■ مقاله «برابریابی فارسی «إِنَّ» در ابتدای آیات قرآن کریم، بر پایه دستور زبان زایشی - گشتاری» به قلم رضا شکرانی و محسن توکلی (۱۳۹۳) که در شماره ۲ مجله کاوشی نو در معارف



قرآنی منتشر شده است. نویسندگان در این مقاله، ضمن توضیح نظریه زایاگشتاری، به بررسی معنای حرف اِنْ در ابتدای آیات قرآن کریم پرداختند و به این نتیجه رسیدند که اِنْ در ابتدای آیات همیشه برای تأکید نیست، بلکه گاهی هدف از آن، تفنن زبانی است و نباید به زبان‌های دیگر ترجمه شود.

■ مقاله «التوجيه اللساني للبنی المحوّل بالاستبدال» نوشته رابح احمد بومعزة (۲۰۱۸) منتشر شده در شماره ۱۱ مجله الذاکرة. در این مقاله، نویسنده بعد از ارائه تعاریفی از گشتارهای چهارگانه نظریه چامسکی، به عنصر جانشینی اشاره می‌کند و با ذکر مثال‌های مختلف، از جمله آیات قرآنی، به تحلیل ژرف ساخت این گشتار و زیبایی‌شناسی‌های آن پرداخته است.

■ پایان‌نامه أنماط التحویل فی الجملة الفعلية، دراسة تطبيقية فی القرآن الکریم (سورة آل عمران نموذجاً) نوشته هبة موفق عبدالحمید النعمی (۲۰۰۹) به راهنمایی محمود رمضان الدیکی در دانشگاه آل البيت. فصل سوم این پایان‌نامه به انواع گشتار، از جمله گشتار جانشینی اختصاص یافته و به آیاتی اشاره شده که در آن‌ها جمله فعلیه جایگزین مصدر یا وصف گشته است. نویسنده در این پایان‌نامه تنها به همین مورد اشاره کرده و هدف یا زیبایی‌شناسی آن را بیان نکرده است.

اگر به پژوهش‌های فوق نیک بنگریم درمی‌یابیم که هر یک از آن‌ها به یک جنبه از نظریه زایاگشتاری پرداختند و هیچ کدام عنصر جایگزینی مصدری را به عنوان مؤلفه هنجارشکن که از اصل خود خارج شده است، نپرداختند. لذا پژوهش حاضر منحصراً گشتار جایگزینی، آن‌هم از نوع مصدری را مطالعه می‌کند و به دنبال مشخص کردن هدف، غرض و زیبایی‌شناسی آن در سورة مبارکه بقره است. به علاوه با بررسی ژرف ساخت و روساخت این عنصر و مقایسه آن‌ها با هم و با استعانت از بافت موقعیتی آیات، ریزه‌کاری‌های هنری این نوع گشتار را برای خواننده آشکار می‌سازد.

۱. چهارچوب نظری

نظریه زایاگشتاری نظریه‌ای دستورمحور و نحوگراست که با استفاده از آن می‌توان از تعداد محدودی از قواعد دستوری، جملات نامحدودی تولید کرد. این نظریه نخستین بار به سال ۱۹۵۷م در کتاب ساخت‌های نحوی توسط نوآم چامسکی، زبان‌شناس معاصر آمریکایی



ارائه شد (مشکوةالدینی، ۱۳۷۰، ص ۱۳). در این نظریه مقصود از زایشی بودن زبان این است که فرد می‌تواند از واژه‌های اندک جمله‌های بسیار بسازد. منظور از لفظ گشتار (گردیدن، تبدیل شدن) نیز شیوۀ تبدیل ذهنیات ما به زبان گفتاری و نوشتاری ماست. دستور گشتاری می‌کوشد شیوه‌هایی که آگاهی‌های فطری افراد از دستور زبان در مغز پردازش شده است و به منصهٔ ظهور می‌رسد را بیابد (مجدی، ۱۴۰۰، ص ۴). مهم‌ترین اصطلاحاتی که در دستور زایاگشتاری با آن روبه‌رویم عبارت‌اند از توانش و کنش زبانی، ژرف‌ساخت و روساخت زبان. از نظر چامسکی، توانش یعنی دانش هر گوینده. شنونده از زبان و کنش یعنی استفادهٔ واقعی از زبان در شرایط ملموس (Chomsky, 1965, p. 4). چامسکی توانش زبانی را معادل گفتار درونی و کنش زبانی را معادل گفتار برونی می‌داند. زبان درونی، وضعیتی شناختی در ذهن/ مغز فرد است که بافت. آزاد است و مقید به محیط نیست، درحالی‌که زبان برونی مقید به محیط کاربردی آن است (Chomsky, 1965, p. 4). چامسکی معتقد است که تفاوت زبان‌ها فقط تفاوت روبنایی و ظاهری است، در صورتی که شباهت زبان‌ها در ژرف‌ساخت «ساخت ذهنی» بسیار زیاد است (علوی مقدم، ۱۳۸۴، ص ۸۰-۸۱). چامسکی در دستور زایاگشتاری، سه سطح کفایت را مطرح کرده است. سطح اول، کفایت مشاهده‌ای که می‌تواند جمله‌های دستوری را از جمله‌های نادرستی تمایز دهد، مثل دانش ناخودآگاه هر فرد از زبان خود. سطح دوم، کفایت توصیفی که می‌تواند در محدودهٔ زبانی خاص به بیان علت‌های دستوری یا نادرستی بودن ساخت‌های مختلف آن زبان خاص پردازد. سطح سوم، کفایت توضیحی/ تبیینی که قادر خواهد بود علت و چگونگی به وجود آمدن زبان را در فرد توضیح دهد. وی معتقد است که برای رسیدن به کفایت توصیفی یک زبان خاص، نظریهٔ آن زبان (دستور آن زبان) باید وضعیت قوهٔ زبانی را در حالت ثابت توصیف نماید. برای دستیابی به کفایت توضیحی، نظریهٔ زبانی باید حالت نخستین (حالت صفر) قوهٔ زبانی را نشان دهد (Chomsky, 1995, p. 3). این سه کفایت موجب پیدایی دو سطح ساختاری در این نظریه گشت: سطح ژرف‌ساخت و سطح روساخت. چامسکی ژرف‌ساخت را تفسیر معنایی جمله و روساخت را نمود آوایی آن می‌داند و معتقد است «ژرف‌ساخت جمله تابع بخش معنایی برای تفسیر دلالتی جمله‌هاست و روساخت جمله‌ها بخش آوایی را درج می‌کند» (Chomsky, 1965, p. 135). مشکوةالدینی می‌نویسد:

» برخلاف روساخت که صورت عینی و ملموس جمله را نمایش می‌دهد،



ژرف ساخت حقایق ذهنی سخنگویان را درباره زبان‌شناسان و به ویژه معنای جمله‌ها را بازمی‌نماید (مشکوةالدینی، ۱۳۷۰، ص ۲۲).

در سطح روساخت، گشتارها نمایان می‌شوند، زیرا گشتارها قواعدی‌اند که اشکال ذهنی و فکری را به اشکال ظاهری تبدیل می‌کنند.

” در واقع، روساخت از راه عملکردهای دقیق و خاص گشتارهای دستوری بر زنجیره‌های زیرین پدید می‌آید. بر این پایه، بخش نحوی را برای هر جمله، ژرف ساخت و آن‌گاه از راه گشتارهای دستوری، روساخت تولید می‌کند. روشن است که گشتارها چگونگی ارتباط ژرف ساخت و روساخت را نشان می‌دهد و آن‌ها را به هم مربوط می‌سازد» (مشکوةالدینی، ۱۳۷۰، ص ۲۲).

” در دستور گشتاری به هر یک از کنش‌ها و واکنش‌ها مانند حذف، افزایش/ درج، جایگزینی/جانشینی، و جابه‌جایی که زیرساخت جمله را به روساخت آن بدل می‌کند، گشتار گفته می‌شود (مجدی، ۱۴۰۰، ص ۶).

ویژگی اصلی این گشتارها تغییر دادن شکل جمله زیرساختی است، بی‌آن‌که معنای اصلی جمله عوض شود. اما گشتاری که در مقاله حاضر بررسی می‌کنیم، جایگزینی / جانشینی است. در این گشتار «یک یا چند عنصر از جمله حذف می‌شود و عنصری دیگر جانشین آن می‌شود» (مغناجی، ۲۰۱۶، ص ۴۲). عنصر جانشینی در دستور گشتاری نشان‌دهنده انعطاف در واژگان مترادف در ترکیب‌های زبانی است. کاربر زبان در ذهن خود با انبوهی از واژگان مواجه است که بیانگر یک معناست و او می‌تواند از بین آن‌ها یک واژه را انتخاب کند که متناسب با معنای مورد نظر اوست (الصالح، ۱۹۸۹، ص ۳۰۱). یکی از انواع گشتارهای جایگزینی، به کارگیری مصدر به جای وصف مشتق، فعل و صیغه‌های دیگر خود مصدر است که از آن به «جانشینی مصدری» تعبیر می‌شود. در این گشتار فرض بر این است که ژرف ساخت در مفهوم اصلی خود باقی می‌ماند، اما به واسطه تغییراتی که در ساخت آن به وجود می‌آید در قالب روساخت جدید ظاهر می‌گردد. این جایگزینی ضمن حفظ معنای اصلی، معانی ثانویه‌ای را به مخاطب منتقل می‌کند که بنابر شرایط و بافت کلامی و موقعیتی به وجود می‌آید. به بیانی دیگر، «مقصود از



جانشینی مصدری، تعدد کاربردهای نحوی یک مصدر در موقعیت‌های مختلف یک جمله با توجه به بافت و سیاق است. برای مثال، مصدری که جانشین اسم مشتق می‌شود می‌تواند نقش‌های متعدد نحوی همچون خبر، حال و صفت را بگیرد. (جندی، ۱۹۹۸، ص ۱۳). ابن‌یعیش معتقد است که ادبا گاهی مواقع، مصدر را به جای اسم فاعل می‌آورند و می‌گویند: رجل عدل و رضا و فضل. او سپس رموز معنایی را از ورای جانشینی مصدر به جای اسم مشتق در این کاربرد توضیح می‌دهد و می‌گوید: «گویی به دلیل کثرت عدالت، رضایت و فضیلت، فرد متصف به این صفات را خود عدل و رضا و فضل قرار داده‌اند» (ابن‌یعیش، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۰).

لازم به ذکر است که تحلیل جانشینی مصدری در قرآن کریم بر اساس نظریه گشتاری چامسکی و پیدایی ژرف ساخت یا همان حالت نخستین (نقطه صفر گفتار و نوشتار) جمله، تنها یک احتمال و نظریه است و طبق آن نمی‌توان حکمی را به طور قطع تجویز کرد، اما می‌توان گوشه‌ای از قدرت نظم، چینش و انتخاب دقیق واژگان را که از آن به «رشاقة الکلمات» تعبیر می‌شود، توصیف کرد و تغییرات معنایی و دلالتی واژگان جانشین را با مقایسه سطوح زیربنایی و روستاختی آیات برای خواننده تبیین نمود. در این زمینه می‌کوشیم برای هر چه مستدل شدن و توثیق تحلیل‌ها، به امهات کتب تفسیری و لغوی استناد شود.

۲. بررسی تطبیقی جانشینی مصدری در سوره مبارکه بقره

در ابتدا در خصوص جانشینی مصدر به جای وصف به دلیل بسامد بالای آن در این سوره، سخن می‌گوییم و شیوه‌هایی را که در آن‌ها مصدر به جای وصف آمده است، بررسی و تحلیل می‌کنیم، یعنی ابتدا ژرف ساخت آن را مشخص می‌نماییم، سپس به بافت موقعیتی آیه اشاره می‌کنیم و در نهایت، زیبایی‌شناسی و هدف از این جانشینی را توضیح می‌دهیم. بعد از آن، به جانشینی مصدر به جای فعل می‌پردازیم و در پایان نیز نوع دیگری از جانشینی مصدری یعنی آمدن شکل و صیغه دیگری از مصدر به جای مصدر اصلی را واکاوی می‌کنیم.

۲-۱. جانشینی مصدر به جای وصف (خبر)

مصدر حدوث محض است و نمی‌تواند خبر برای اسم ذات باشد. بنابراین جایز نیست گفته شود: زید انطلاق و محمد رگض و خالد بکاء، زیرا زید رفتن، محمد دویدن و خالد گریستن نیست، اما در زبان ادبی، شاهد خبرهایی از این دست هستیم، همچون کلام خداوند متعال که



دربارهٔ پسر نوح می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ (هود/۴۶). در این جا مصدر در جای خبر نشسته است: إِنَّهُ عمل. غرض از این خبر، مبالغه در وصف است، یعنی اسم ذات را خودِ حدث قرار داده است: یعنی ای نوح، پسر تو به یک عمل ناشایست تبدیل شده و هیچ یک از عناصر ذات در او باقی نمانده است (سامرائی، ۲۰۰۳، ج ۱، ص ۱۷۶).

[۱. بقره/۲]

خداوند متعال در دومین آیه از سورهٔ مبارکهٔ بقره می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره/۲).

در این آیه ژرف ساخت چنین است: الْكِتَابُ هَادٍ لِّلْمُتَّقِينَ. همچنین بافت موقعیتی آن این‌گونه است: خداوند متعال در این آیهٔ شریفه می‌فرماید: قرآن کتابی عظیم‌الشان است و هیچ شکی نیست که از سوی خداوند متعال است و به دلیل وضوح آن و هدایتِ نهفته در آن، اصلاً جایز نیست کسی در آن تردید کند؛ کتاب هدایتی که موجبات سعادت و کمال بشری است.

شاهد مثال در این آیهٔ شریفه، کلمهٔ «هدی» است که مصدر فعل «هَدَى يَهْدِي، اِهْدِ، هُدًى وَهْدًى وَهْدَايَةً» می‌باشد. این کلمه خبر برای مبتدای محذوف است. طبق قانون نحوی، و در کلام بشری، مصدر نمی‌تواند خبر برای اسم ذات باشد، اما قرآن کریم با عدول از این هنجار درصدد بیان این نکته است که قرآن کریم نه به عنوان یک کتاب، بلکه خود هدایت است. از طرفی دیگر، از آن جا که مصدر مقید به زمان نیست، لذا دیمومت و جاودانگی این حقیقت را نیز به اذهان متبادر می‌سازد، چنان‌که مفسران قرآن نیز به این امر اشاره کردند:

” مصدر «هدی» به جای وصف مشتق یعنی «هادٍ» آمده که بیانگر اوج

دیمومت و استمرار آن است (درویش، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۲۶).

اگر به جای مصدر، مثلاً اسم فاعل هَادٍ می‌آمد، چنین معنایی از آن برداشت نمی‌شد.

” هدی خبر است برای مبتدای محذوف و غرض از چنین تعویضی، مبالغه

در وصف هدایتِ این کتاب است. به علاوه، اشاره‌ای دارد به این‌که این کتاب در هدایت از همهٔ کتب آسمانی پیشین برتر است (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۲۲۵).



[۲. بقره/۶]

در جای دیگر، خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره/۶).

ژرف ساخت آیه این است: «إِنذارك مستوٍ علی الكافرين وعدم إذارك مستوٍ علی الكافرين» یا «مستوٍ علیهم إذارك وعدمه».

بافت موقعیتی نیز چنین است: بعد از آن‌که خداوند متعال ویژگی‌ها و صفات مؤمنان را بیان کرد به این‌که هیچ فرقی بین ظاهر و باطن آن‌ها وجود ندارد، ویژگی‌های کافران را برمی‌شمارد که ظاهر و باطنشان با هم فرق دارد و بیان می‌دارد که هیچ چیزی کافران را از ارتکاب به گناه باز نمی‌دارد و آنان پیوسته در کفر و گناه غوطه‌ورند.

مؤلف الکشاف می‌گوید: «سواء اسم مصدر از استواء است که همچون مصدر می‌تواند جانشین وصف شود، همچون سخن خداوند متعال: «تعالوا إلى كلمة سواء بیننا و بینکم» (آل عمران/ ۶۴) یا «فی أربعة أيام سواء للسائلین» (فصلت/ ۱۰) که در هر دو آیه به جای «مستوی» آمده است، و در این آیه گویا گفته شده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مستوٍ علیهم إذارك وعدمه» (زمخشری، ۲۰۰۹، ج ۱، ص ۴۱). در این نوع ساخت دو موضوع «إذار» و «عدم إذار» وجود دارد که هر دوی آن‌ها مصدر غیر صریح و در نقش مبتدای مؤخرند. «سواء» در این آیه که اسم مصدر می‌باشد و بیانگر «استواء» است، به جای اسم فاعل مشتق «مستو» بیان گردید. پس اسم مصدر «سواء» جانشین صفت مشتقی به نام «مستو» آمده است. این نوع جانشینی بار معنایی بیشتری را نسبت به صفت مشتق دارد و بیانگر ثبوت و شدت تأثیر زیاد انذار است. علاوه بر آن، می‌توان آن را نوعی تأکید بر نتیجه انذار به شمار آورد که از نظر بلاغت، چنین تغییری خروج از مقتضای ظاهر به مقتضای حال تعبیر می‌شود تا کلام از یکنواختی خارج گردد.

[۳. بقره/۱۳۷]

نمونه دیگری از جانشینی مصدر به جای وصف در نقش خبر، این آیه شریفه است: «فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» (بقره/۱۳۷).

ژرف ساخت عبارت است از «أهل الکتاب یكونون مُشَاقِّينَ».

بافت موقعیتی نیز چنین است: در این آیه خداوند متعال بیان فرمود که اهل کتاب نه خواهان



هدایت‌اند و نه به دنبال حق، بلکه همچون پیشینیان خود به باطل چنگ می‌زنند و با الله مخالفت می‌کنند. لذا خداوند خطاب به پیامبر (ص) و مؤمنان فرمود:

”اگر اهل کتاب، یهود و نصارا، به جای سرسختی و خودمحوری و تکیه بر مسائل نژادی و قبیله‌ای، همانند شما مسلمانان به تمام انبیا و کتب آسمانی ایمان بیاورند و تعصبات نابه‌جا را کنار بگذارند، حتماً هدایت می‌یابند، ولی اگر همچون گذشته، تنها خود را بر حق بدانند و دیگران را منحرف بشمارند، آنان در ستیز با حق و جدایی از حق خواهند بود (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۱۲).

بر پایه تحلیل گشتاری، خبر آیه از صفت مشتق به مصدر تبدیل شد، یعنی «شقاق» جانشین صفت مشتق «مشاقین» شده است، اما با «فی» به عنوان قید مکانی ظاهر گردید. در این جانشینی، شاهد نوعی مبالغه در خصوص مخاطبان آیه‌ایم؛ گویی آنان در درونشان همچنان دشمنی را دارا می‌باشند، پس می‌توان چنین بیان کرد: مشاهده نوعی تعادل زبانی یعنی ایجاز لفظی و مجازآفرینی و افزونی معنا، و نیز شدت و استمرار دشمنی آنان.



اگر به چینش و انتخاب کلمات در این نمودار نیک بنگریم، می‌بینیم که عناصر گشتاری در همه واژگان این آیه شریفه رخ داده است، از عنصر گشتاری درج یا افزایش گرفته تا دو عنصر جانشینی. غرض از جانشینی مصدر به جای وصف مشتق نیز، مبالغه در وصف است.

”در این آیه خبر با مصدر قرار گرفتن تأکید شده است و ظرفی برای اهل کتاب گشت و آن‌ها نیز مظلوف قرار گرفتند، یعنی شقاق و عداوت و لجبازی بر آن‌ها مستولی گشته و از هر طرف آن‌ها را احاطه کرده است، همچون خانه‌ای که افرادش را فرامی‌گیرد. این شکل خبر مبالغه در اختلاف، جدایی و دشمنی آن‌ها با خداوند از طریق سرپیچی



و روی گردانی است و شبیه این سخن خداوند است: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (اعراف/۶۰) یا ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾ (اعراف/۶۶)، که مبالغه آن بیشتر از جملاتی همچون زید مشاق عمرو، وزید ضال، و بکر سفیه است که با وصف مشتق آمده است (ابوحیان، ۱۹۹۳، ج ۱، ص ۵۸۲).

۲-۲. جانشینی مصدر به جای وصف مشتق (حال)

گاهی مصدر برای بیان حالت عامل می آید تا جایی که آمدن مصدر به عنوان حال در مقایسه با نعت بیشتر است و توصیف با مصدر مبالغه بیشتری در تعبیر دارد (ابن جنی، ۱۹۹۰، ج ۳، ص ۲۶۲). سامرائی می نویسد:

” کاربرد مصدر به جای وصف مشتق به دو هدف صورت می پذیرد: هدف اول مبالغه است. مصدر حدوث محض است و وصف حدوث همراه با ذات. بنابراین کلمه ساعياً در جمله «أقبل أخوك ساعياً» بیانگر حدوث و ذات فاعل است، اما مصدر حدوث محض و مجرد از ذات و زمان است، بنابراین اگر بگوییم: «أقبل أخوك ساعياً» به این معناست که برادر تو به مصدر سعی تبدیل شده است و هیچ یک از عنصر ذات در او باقی نمانده و هیچ یک از عناصر ماده در او سنگینی نمی کند، بلکه به حدوث محض تبدیل شده است، و این مبالغه دارد (سامرائی، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۲۴۹).

[۱. بقره/ ۲۶۰]

خداوند متعال در آیه ای دیگر از این سوره مبارکه می فرماید: ﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا﴾ (بقره/۲۶۰). ژرف ساخت این آیه عبارت است از «ادع الطائرات يأتينك مسرعات» که بیشتر مفسران از جمله آلوسی به آن اشاره کردند: .

” و «ساعياً» حال از فاعل يأتينك است، یعنی ساعیات مسرعات (آلوسی، بی تا، ج ۳، ص ۳۰).

بافت موقعیتی نیز چنین است: این آیه شریفه بیانگر عظمت قدرت خداوند متعال در زنده



کردن مردگان است. به این ترتیب، حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست کرد که می‌خواهد با چشمانش چگونگی زنده شدن مردگان را ببیند تا به مرز علم‌الیقین و اطمینان قلبی برسد.

انتخاب مصدر به جای وصف (اسم فاعل) در این عبارت، با موقعیت و فضای توصیف که مبالغه در حدوث و سرعت انجام آن است، مناسب می‌باشد. سامرائی می‌نویسد: «از نظر منطقی و عقلانی، هر گاه فقط سر بریده شود و تمام قسمت‌های بدن به حالت خود سالم بماند، حیات دوباره غیرممکن است. حال اگر همه اعضای بدن تکه‌تکه شود و گوشت، پوست و استخوان پودر گردد و اجزای پرنندگان درهم‌تنیده گردد و به شکل خمیر درآید چطور؟ حیات دوباره در این حالت به مراتب غیرممکن‌تر از حالت اول است و این یکی از شدیدترین حالت‌های سکون و بعیدترین شرایط برگشت به حیات و حرکت است. در این حالت، خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿ادْعُهُنَّ فَإِنَّهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا﴾ اگر آن‌ها را صدا بزنی، به سرعت نزد تو آیند، یعنی آن‌ها چنان با سرعت پرواز می‌کنند که گویی به خود فعل و مصدر پرواز تبدیل می‌شوند، یعنی از شدیدترین حالت سکون به سریع‌ترین حالت حرکت تبدیل می‌شوند، گویی هیچ یک از عناصر ماده در آن‌ها نیست که کند یا سنگینشان کند. بنابراین در ذکر مصدر مبالغه‌ای هست که در وصف مشتق نیست» (سامرائی، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۲۵۰).

بنابر نظریه چامسکی، ژرف ساخت آیه «يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا» «يَأْتِيَنَّكَ سَاعِيَاتٍ یا مسرعات» است. اما در این آیه، بنابر شرایط و موقعیت کلام، مصدر «سَعِيًّا» جانشین «سَاعِيَاتٍ یا مسرعات» شده و نقش حال را ایفا کرده است. این نوع دگرگونی باعث شد ضمن حفظ معنا، عمق و شدت بیشتری به معنا داده شود، زیرا مصدر بیانگر حدوث محض و خالص بودن مصدر است، به‌گونه‌ای که پرنندگان به خود حرکت و شتاب تبدیل شدند. به بیانی دیگر، با جانشینی مصدر به جای اسم فاعل، با نوعی مبالغه به دلیل خروج کلام از مقتضای ظاهر مواجه هستیم و به واسطه مجاز مرسل با علاقه اشتقاق در سرعت بازگشت پرنندگان و اطاعت‌پذیری آن‌ها از امر خداوند متعال و با تمرکز بر کنش و حرکت محض، نوعی ایجاز قصر مشاهده می‌شود.

هدف دوم از ذکر مصدر به جای وصف، توسعه معنایی است، یعنی اگر با وصف مشتق بیان کنیم، تنها به یک معنا اشاره می‌کنیم، مثلاً اگر بگوییم «جاء خالد ماشياً» وصف ماشياً حال است و بس، اما اگر به جای همین وصف، لفظ مصدر را ذکر کنیم، معنا را توسعه و گسترش می‌دهیم و بیش از یک قصد و غرض را از جمله می‌فهمیم، یعنی هم معنای مصدري و



هم حال. مثلاً اگر بگوییم: «أقبل ركضاً»، کلمه ركضاً هم می تواند مفعول مطلق تأکیدی باشد، یعنی یرکض ركضاً یا إقبال ركض، و هم می تواند بیان کننده حالت فاعل باشد. بنابراین دو معنا حاصل می شود و هر دو معنا قصد می گردد (سامرائی، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۲۵۰).

[۲. بقره/ ۲۷۳]

نمونه چنین هدفی را می توان در این سخن خداوند متعال ملاحظه کرد: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا» (بقره/ ۲۷۳). در این آیه ژرف ساخت چنین است: «لا يسألون الناس ملحفين». ابن عاشور نیز به این ژرف ساخت اشاره کرده است: «إلحافاً منصوب است بنابر مفعول مطلق بیانی نوعی. همچنین جایز است حال باشد از ضمیر يسألون به تأویل ملحفين» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۳، ص ۷۶).

بافت موقعیتی نیز چنین است: در این آیه شریفه سخن از «فضیلت پاکدامنی، ترک تکی گری به هنگام نیاز و سرزنش اصرار و پافشاری در طلب از غیر خداوند متعال است» (جزائری، ۲۰۰۳، ج ۱، ص ۲۶۷).

در این آیه شاهد جانشینی مصدر به جای چند نقش نحوی هستیم، زیرا برخی از مفسران «إلحافاً» را در نقش مفعول مطلق یا حال (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۳، ص ۷۶) و مفعول لأجله - به شمار آوردند. این نشان دهنده جانشینی مصدر به جای چند ساخت دستوری است که می توان هر یک از آن را در ژرف ساخت به دست آورد. اگر مصدر را به جای اسم فاعل «ملحفين» در نظر بگیریم، نقش حال از فاعل را ایفا می کند که ژرف ساخت آن چنین می شود: «لا يسألون حالة كونهم ملحفين»، یعنی با حالت اصرار و پافشاری درخواست نمی کنند. اما اگر مطابق تفاسیر، آن را مفعول مطلق تأکیدی در نظر بگیریم، مصدر برای فعلی محذوف می شود: «لا يلحفون إلحافاً» یعنی هرگز اصرار نمی کنند. اما اگر به آن نقش مفعول لأجله بدهیم، ژرف ساخت آن چنین می شود: «لا يسألون للإلحاف»؛ به خاطر پافشاری و اصرار درخواست نمی کنند. پس این نقش پذیری های مصدر، از نظر بلاغی موجب ایجاز آیه شده است و تلاوت کنندۀ قرآن کریم برای ادای آن ها انرژی و زمان کمتری صرف می کند که این امر، هم سو با اصل اقتصاد زبانی است و با قواعد کم کوشانه زبان انطباق دارد. از طرفی دیگر، زمینه چندلایگی معنایی و تمرکز بر معنا را به دنبال دارد.



۳-۲. جانشینی مصدر به جای وصف (صفت)

اصل و معیار در صفت باید مشتق باشد نه مصدر (ابن هشام، ۱۹۹۰، ص ۲۸۵)، زیرا وصف مشتق بیانگر معنا و ذات است، اما کاربرد مصدر به عنوان صفت برخلاف اصل است، زیرا تنها بیانگر معناست. در کتاب الخصائص آمده است:

”عرب‌ها گاهی به جای وصف مشتق از مصدر استفاده می‌کنند و این کار را به دو دلیل انجام می‌دهند: یک دلیل آن، شباهت شکلی مصدر به آن صفتی است که جانشینش شده است. دلیل دوم معنوی است، یعنی اگر مصدر به جای وصف قرار گیرد، گویی که موصوف به دلیل کثرت انجام آن فعل و عادت داشتن به آن، در حقیقت از آن فعل آفریده شده است (ابن جنی، ۱۹۹۰، ج ۳، ص ۲۶۲).“

اما غرض از جانشینی مصدر به جای وصف، فقط مبالغه نیست، بلکه فایده دیگر آن اختصارگویی یا اقتصاد زبانی است:

”یعنی اگر در جمله «رَجُلٌ مَخَاصِمٌ» به جای مَخَاصِم بگوییم «رَجُلٌ خَصْمٌ»، جمله اخیر، کوتاه‌تر و مختصرتر از جمله قبلی است (زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۵۱).“

[۱. بقره/ ۸۳]

نمونه‌های زیادی از جانشینی مصدر به جای وصف (در نقش صفت یا نعت) را می‌توان در سوره مبارکه بقره یافت، همانند این سخن خداوند متعال: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره/ ۸۳).

ژرف ساخت این آیه چنین است: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ قَوْلًا حَسَنًا». مصدر «حَسَنًا» صفت یا نعت برای مفعول مطلق محذوف است یعنی قَوْلًا حَسَنًا» (درویش، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۱۳۷).

بافت موقعیتی این آیه چنین است: خداوند متعال در این آیه شریفه عهد و پیمانی را که با پیشینیان قوم یهود بسته بود، یادآوری شان می‌کند؛ از پرستش خدای یگانه گرفته تا نیکی به پدر و مادر، گفتار نیکو و برپا داشتن نماز و دادن زکات.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، ژرف ساخت آیه فوق‌الذکر به این شکل است: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ قَوْلًا حَسَنًا». بنابر نظریه چامسکی، ژرف ساخت فوق که دارای مفعول مطلق به همراه صفت است، با حذف مفعول مطلق و جانشینی صفت، به روساخت با توجه به شرایط کلام تبدیل گردید و حذف



هسته کلام از طریق باقی ماندن صفت، نوعی جانشینی برای مصدر به اجرا درآید. این نوع حذف، کلام را با حفظ معنای دلالتی اش به کلام موجز بدل ساخته است. پس حذف «قولاً» باعث فشردگی دستوری و تقویت بار معنایی «حسناً» گردید. نکته مهم در این گشتار، جانشینی مصدر «حُسنًا» به جای وصف مشتق (حَسَنًا) است. در واقع، حذف مفعول مطلق و جانشینی مصدر به جای وصف، از نظر بلاغی، ضمن ایجاز سخن، باعث تمرکز ذهنی مخاطب بر مسئله «نیکوکاری» می‌گردد، زیرا ذکر واژه «حُسنًا» بدون «قولاً» موجب تشدید بار دستوری و اخلاقی آیه می‌شود و از طرفی دیگر، فضای آیه با جانشین شدن مصدر به جای وصف که با خود مبالغه را به همراه دارد، صریح‌تر، تأکیدی‌تر و پرتنین‌تر می‌گردد.

شایان ذکر است که در این سوره مبارکه، آیاتی وجود دارد که در آن جانشینی مصدر به جای وصف به صورت اضافه صفت به موصوف آمده است. در زبان عربی، شیوه‌های مختلفی برای تأکید سخن وجود دارد که یکی از آن‌ها تقدیم ما حَقُّهُ التَّأخِير است، «یعنی مقدم شدن بخشی از اجزای جمله بر اجزای دیگر که جایگاه اصلی آن‌ها در آن جا نیست» (فسنقری و کارآمد، ۱۳۹۶، ص ۱۷۸). در این جملات، علاوه بر گشتار جانشینی مصدر به جای وصف، شاهد گشتار دیگر یعنی جابه‌جایی نیز می‌باشیم، زیرا طبق قاعده و معیار نحوی، جایگاه نعت بعد از منوعات است که باعث افزایش تأکید در جمله می‌شود.

[۲. بقره/ ۱۰۸]

همانند سخن خداوند متعال: «وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (بقره/ ۱۰۸). در آیه اخیر، ژرف ساخت را چنین می‌توان گفت: برای بیان زیبایی شناسی گشتار جایگزینی، اصل ارکان جمله و تغییراتی را که در آن به وجود آمده است باید در نظر گرفت، زیرا طبق نظر چامسکی، ترکیب‌های بالفعل و روساخت نمی‌تواند مبین تمام جوانب معنایی جمله‌ها باشد. لذا اصل عبارت «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»، «ضَلَّ السَّبِيلُ الْمُسْتَوِي» است. در کتاب إعراب القرآن آمده است: «سواء اسم به معنای استواء است که جاری مجرای مصادر است. به همین دلیل، نه قابل تشبیه است و نه قابل جمع. می‌گویند: هما و هم سواء» (درویش، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۲۷). اگر به اصل جمله نیک بنگریم، شاهد گشتارهای دیگری غیر از گشتار جایگزینی هستیم. به بیانی دیگر، ژرف ساخت اولیه این جمله متشکل از دو رکن مسند (ضَلَّ) و مسندِإلیه (فاعل/ هو) است و کلمه السبیل به عنوان فضله‌ای که جمله بی‌نیاز از آن نیست، به آن اضافه شده است. اما اضافه شدن کلمه المستوي به عنوان صفت،



گشتار درج را رقم زده است. غرض از این صفت نیز توضیح کلمه السبیل است. به بیانی دیگر، کلمه المستوی، کلیدواژه‌ای است که آیه پیرامون آن در گردش است و بدون ذکر آن، غرض و هدف آیه محقق نمی‌شود. حال آن‌که خود این گشتار (اضافه شدن صفت به ساختار جمله) دستخوش گشتار دیگری به نام جایگزینی شده (جانشین شدن اسم مصدر به جای اسم مشتق) است و هدف از آن می‌تواند جلب توجه مخاطب یا بیان مبالغه‌آمیز استواء باشد. حال، مقدم شدن مصدر به عنوان صفت بر موصوف، موجب رقم خوردن گشتار دیگری به نام جابه‌جایی شده که هدف از آن اهمیت دادن به کلمه مقدم است. در مجموع، با در نظر گرفتن ژرف ساخت این آیه شریفه، یک کلمه در آن واحد با سه گشتار (درج، جایگزینی و جابه‌جایی) مواجه شده که در نوع خود بی نظیر است. آلوسی در توضیح این جابه‌جایی می‌نویسد:

” این جابه‌جایی از نوع اضافه و صف به موصوف جهت مبالغه در بیان شدت و قدرت وصف است. انگار که این سبیل و راه، نفس راستی و مستقیم بودن است (آلوسی، بی تا، ج ۱، ص ۳۵۶).

علاوه بر غرض تأکید و مبالغه در چنین عبارتی، می‌توان اختصارگویی و ایجاز را نیز از اهداف دیگر این ترکیب هنجارگیز به شمار آورد، زیرا ذکر کلمه «سواء» مختصرتر و کوتاه‌تر از «مستوی» است. از طرف دیگر، در روستا شهادت سطح دستوری در قالب شرط و جواب آن هستیم که با استفاده از فعل ثلاثی «بدل» در باب تفعیل به شکل مطاوعه می‌توان آن را موجز بیان نمود و از آن‌جا که از قید زمان و سایر قیدها خودداری کرده است آن را از حالت زمان مشخص خارج کرده تا منحصر به یک زمان و حالت خاص نشود، و این نشان‌دهنده بافت اجتماعی است که ایمان آوردن به عنوان هنجار جامعه محسوب می‌شود و در صورت تخطی از آن، نوعی انحراف به شمار می‌آید. بنابراین می‌توان گفت ذکر استعاره مفهومی ترکیب اضافی در «سواء السبیل» برای بیان گمراهی و تضاد میان کفر و ایمان و تقدیم آن بر ایمان همگی بر اهمیت آن تأکید دارد.

[۳. بقره/ ۱۲۱]

از دیگر آیاتی که در آن مصدر به موصوف خود اضافه شده است، سخن خداوند متعال است: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ (بقره/ ۱۲۱).

ژرف ساخت این آیه را چنین می‌توان گفت: شاهد مثال در این آیه شریفه، عبارت «حَقَّ



تلاوته» است. «یتلونه تلاوة حاقة» یعنی تلاوة صادقة، یعنی نه آن را تحریف می‌کنند و نه چیزی از آن می‌کاهند.

” حق در این آیه متضاد باطل است، یعنی تلاوتی تمام و کمال که حق مطلب را به جا آورده و چیزی از آن کم نشده باشد، تلاوتی که منجر به فهم و درک مقاصد کلام شود. بنابراین اگر قاری تلاوت کند و سخن گوینده را نرساند، تلاوتش نامفهوم و مبهم است. بنابراین، حق التلاوة یعنی علم و آگاهی نسبت به کلام (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۶۹۶).

بافت موقعیتی این آیه چنین است: خداوند در این آیه می‌فرماید کسانی که تورات و انجیل دارند و آن را آن‌طور که سزاوار است تلاوت می‌کنند و کلمه‌ای از آن را تحریف نمی‌کنند، همان کسانی‌اند که به قرآن کاملاً ایمان دارند و آن را می‌پذیرند.

در این آیه شریفه، قرآن کریم فرمود: «یتلونه حقّ تلاوته» تا به ما نشان دهد که راه هدایت در تلاوتی است که از نظر لفظ و معنا حق مطلب را ادا کند، یعنی همان‌طور که باید الفاظ به درستی ادا شوند، مفهوم و معنا نیز باید به درستی تبیین گردد. از این رو به دلیل اهمیت این مفهوم، عبارت به دو شکل تأکید شده است: یک بار با گشتار جانشینی مصدر به جای وصف و دیگری با گشتار جابه‌جایی. ژرف ساخت این آیه شریفه به این صورت است: «یتلونه تلاوة حاقة»، یعنی آن را تلاوت می‌کنند، تلاوتی شایسته (آن‌گونه که شایسته تلاوت آن است). اما قرآن کریم به جای وصف مشتق «حاقة»، از مصدر آن یعنی «حقّ» استفاده کرده است که در این صورت ژرف ساخت بعدی آن چنین است: «یتلونه تلاوة حقاً» که کاربرد مصدر به جای وصف، ضمن مختصر نمودن کلام تأکید بیشتری دارد. اما قرآن کریم به این گشتار اکتفا نکرده و برای اغراضی دیگر، از گشتار جابه‌جایی نیز بهره برده و مصدر حق را که از نظر نحوی صفت برای تلاوة است بر موصوف مقدم کرده تا اهمیت بیشتری برای کلمه مقدم (حقّ) قائل شود. برای پی بردن به اهمیت این تقدیم، باید معنای لغوی حق مشخص و معلوم شود. از نظر لغوی، معانی متعددی برای واژه «حق» به کار رفته است، از جمله: مطابق با واقع بودن، راستی، عدالت، شایسته و سزاوار، راستی در گفتار. لذا با در نظر گرفتن این معانی، از دیدگاه قرآن کریم، مؤمنان واقعی کسانی‌اند که قرآن را همان‌گونه که خداوند متعال بر پیامبر



اکرم نازل کرده است تلاوت می‌کنند، نه کلمه‌ای از آن را حذف می‌کنند و نه حرکات آن را تغییر می‌دهند. به علاوه، در معنای هر یک از واژگان تأمل می‌کنند. به این ترتیب، غرض از تقدیم کلمه «حَقُّ» می‌تواند تعریض و کنایه به کسانی باشد که خود را قاری قرآن می‌دانند، اما برخلاف قرآن عمل می‌کنند. لذا تنها قرائت و تلاوت قرآن، بدون تأمل در معانی آن، نمی‌تواند موجبات هدایت بشر شود.

۴-۲. جانشینی مصدر به جای فعل

در این نوع جانشینی، مصدر به جای فعل می‌آید تا بیانگر دلالت‌ها و معانی ثانویه باشد.

[۱. بقره/۵۸]

همانند این سخن خداوند متعال: «... وَقُولُوا حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ» (بقره/۵۸). ژرف ساخت این آیه چنین است: «حُطَّ أَوْ احْطَطَ عَنَّا ذُنُوبَنَا حِطَّةً»، حطه بر وزن فَعَلَّة، از ریشه حطط و به معنای فرود آمدن و فرود آوردن است. بنابراین، به صورت لازم و متعدی به کار می‌رود. اصل این صیغه بیانگر شکل و هیئت است، اما مقصود از آن در این آیه شریفه مطلق مصدر است (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۵۱۵). غالب مفسران قرآن کریم نیز معتقدند که حطه در این جا خبر است برای مبتدای محذوف، یعنی چندین گشتار در این کلمه صورت گرفته تا روساخت که همان شکل نهایی و منطوق است به این صورت درآید. در صورت خبر بودن، مبتدای آن چنین است: «مَسْأَلَتُنَا حِطَّةً أَوْ أَمْرُنَا حِطَّةً» که کل جمله اسمیه هم مقول قول یا همان مفعول به برای قال است. اصل این کلمه، منصوب به عنوان مفعول مطلق تأکیدی است، چرا که معنای جمله چنین است: «حُطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا حِطَّةً؛ گناهان ما فرو ریز»، سپس خود مصدر جانشین فعل امر شده است: حِطَّةً، و در نهایت، به منظور دیمومت و دوام این کار و ثبات و همیشگی بودن آن، از حالت منصوبی به حالت مرفوعی عدول کرده است (درویش، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۱۰۸).
بافت موقعیتی این آیه نیز چنین است: این آیه شریفه در خصوص قوم بنی اسرائیل نازل شد که:

” پس از چهل سال ماندن در بیابان تیه، مأمور شدند وارد شهر بیت المقدس

شوند و به معبد درآیند و موقع داخل شدن به مسجد، کلمه «حِطَّةً» را بگویند (قرآنی،

۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۲۲).



به بیانی دیگر، خداوند متعال به آن‌ها دستور داده است که بعد از ورود به شهر، دعا و طلب استغفار کنند. با این حال، از آن‌ها نخواسته است بگویند: «احطط عنا خطایانا»، یعنی به شکل جمله فعلیه یا مصدر منصوب ذکر نشده، بلکه به صورت مصدر مرفوع آمده است، درحالی که طبق اصل و معیار منصوب است به معنای «حط عنا ذنوبنا حطّة». اما به شکل مرفوع آمده است تا معنای ثبات و دوام را بدهد (زمخشری، ۲۰۰۹، ج ۱، ص ۷۸).

در سطح ژرف ساخت آیه شریفه، جمله کامل تری وجود دارد و ساختار اصلی و نهانی در ذهن را می توان چنین مفروض دانست: «قولوا حطّ أو احطط عنا ذنوبنا». پیداست که در ژرف ساخت، شاهد جمله فعلیه ایم و مصدر «حطّة» بخشی از مفعول جمله در نمونه نخست و متمم معنایی فعل «قولوا» به شمار می آید. اما در روساخت، بنابر شرایط کلامی و موقعیتی، ساختار پیچیده بالا حذف گردید و تنها به «حطّة» به صورت جایگزینی کل جمله اکتفا شد و به جای یک جمله فعلیه کامل آمده است و بر ایجاز معنایی کلام، بلاغت و زیبایی آن افزوده است. به این ترتیب، در جمله، شاهد چند گشتاریم، از گشتار حذف فعل و سایر اجزای جمله گرفته تا گشتار جانشینی مصدر به جای جمله فعلیه و انتقال از ژرف ساخت معنایی پیچیده به روساختی ساده اما متمرکز که باعث انسجام بلاغی و اختصار جمله گردید. از طرفی دیگر، اکتفا به مصدر مرفوع به جای جمله فعلیه، تمرکز بر معنای این کلمه را نیز قوت می بخشد. «حطّة» از نظر لغت به معنای «پایین آوردن و ریزش یک چیز از بلندی است» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۲۲) و در این جا معنای آن این است که «خدایا از تو تقاضای ریزش گناهان خود را داریم؛ حُطّ أو احطط عنا ذنوبنا». قرآن کریم کلمه «حطّ: ریزش» را برای نابودی گناهان استعاره آورده از باب تشبیه، در قدرت نابودسازی و زدودن. از طرفی دیگر، گناهان نیز به بارهای سنگینی تشبیه شده اند که بر دوش گناهکاران سنگینی می کنند و با ریختن آن بارهای سنگین، نه تنها انسان احساس سبکی می کند، بلکه بهتر می تواند شیوه بندگی و اطاعت از خداوند را به جای آورد. ذکر این کلمه همان اقرار زبانی است که یکی از مراتب پذیرش توبه است، با این تفاوت که به جای جمله فعلیه که ژرف ساخت و تقدیر آیه است، از مصدر مرفوع استفاده شده که دال بر اسمیه بودن آن است. به بیانی دیگر، در زبان معیار، وقتی مصدری جایگزین فعل خود می شود، به عنوان مفعول مطلق تأکیدی، اعراب نصب می گیرد، اما در این آیه شریفه، قرآن کریم از وجه مرفوعی مصدر بهره برده است تا به مفهوم توبه جنبه ثبوتی و دائمی ببخشد و



به نصوص بودن آن اشاره کند، زیرا وجه مرفوعی مصدر، نوع جمله را از فعلیه به اسمیه تغییر می‌دهد. در توضیح این مطلب باید افزود، طبق قاعده نحوی، کلمه مرفوع بیانگر اسمیه بودن و منصوب نیز جزئی از یک جمله فعلیه است، یعنی اگر بگوییم «حِطَّة»، نتیجتاً این یک جمله اسمیه است که خبر آن حذف شده: «مسألتنا حِطَّة»، اما اگر به نصب بخوانیم، بدون شک جمله فعلیه به شمار می‌آید. جمله اسمیه نیز در مقایسه با جمله فعلیه قوی‌تر و بادوام‌تر است. سامرائی می‌نویسد:

”از نظر قوت، ترتیب کلام به این شکل است: مرتبه اول فعل را ذکر می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم: اَحمدُ الله. در مرتبه دوم فعل را حذف کرده و تنها به مصدر منصوب اکتفا می‌کنیم و می‌گوییم: حمداً لله. این مرتبه، قوی‌تر از مرتبه اول است، زیرا تنها حدوث محض را ذکر کردیم بی‌آنکه به زمان مشخصی اشاره کنیم، برخلاف فعل که مرتبط با زمان است. در مرتبه سوم فعل را حذف می‌کنیم و مصدر را می‌آوریم، با این تفاوت که از حالت منصوبی به حالت مرفوعی گریز می‌زنیم تا جمله از حالت فعلیه به اسمیه تغییر یابد و دلالت بر ثبوت و دوام داشته باشد، یعنی می‌گوییم: الحمدُ. این شکل قوی‌تر، بادوام‌تر و اعم از دو حالت قبلی است، زیرا هیچ اثری از فعل در آن نمی‌بینیم، چه اثر ظاهری و چه تقدیری، بلکه جمله اسمیه محض است (سامرائی، ۲۰۰۷، ص ۱۶۵-۱۶۶).

[۲. بقره/ ۱۷۸]

نمونه دیگری از این گشتار، سخن خداوند متعال است: ﴿...فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَأَتْبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ...﴾ (بقره/ ۱۷۸).

ژرف ساخت آیه چنین است: «فليتبع بالمعروف اتباعاً». طبق قانون و معیار نحو، جمله شرط و جواب آن باید هر دو فعل باشد. سیبویه می‌نویسد: «أصل الجزاء الفعل» (سیبویه، ۱۹۹۲، ج ۳، ص ۹۱). ابن عییش گفته است: «الشرط والجزاء لا يصحان إلا بالأفعال» (ابن عییش، ۲۰۰۱، ج ۵، ص ۱۱۱). بنابراین، تقدیر این جمله، فعلیه بوده است: «فليتبع بالمعروف اتباعاً»، سپس فعل آن حذف و تنها به مصدر منصوب اشاره شده است، یعنی اتباعاً. سپس این مصدر منصوب به حالت مرفوعی بدل گشته است تا بیانگر ثبات و دوام قوی‌تر و اعم گردد. در این آیه شریفه دو مصدر



وجود دارد که جانشین جمله‌های فعلی شده‌اند و می‌توان گفت ژرف ساخت احتمالی در عبارت «فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ»، «فَلْيَتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَلِيُؤَدِّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» باشد که در این صورت، فاعل محذوف «ولی دم» است: «یتبعه بالمعروف ویؤدی الیه بإحسان». اما بنابر بافت موقعیتی و کلامی در روساخت، ساختار فعلی بالا به ساختار اسمی تبدیل گردید، یعنی فعل‌های «یتبع و یؤدی» به شکل مصدر «اتباع و أداء» آمده است. این نوع گشتار، مطابق نظریه جامسکی، با تبدیل *vp* به *np* یعنی از ساختار فعلی به ساختار اسمی تبدیل گردید. پس می‌توان چنین ترسیم کرد:

سطح ژرف ساخت	ساختار فعلی	فلیتبع بالمعروف ولیؤد الیه بإحسان
سطح روساخت	ساختار اسمی	فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ

شایان ذکر است که مصدر مذکور در روساخت با اعراب رفع آمده است که این امر خود بیانگر وجود ژرف ساختی ثانویه یعنی جانشینی مصدر منصوب به جای فعل به عنوان مفعول مطلق است. لذا عدول از نصب به رفع، عدول از جمله فعلیه به اسمیه است که این خروج از هنجار، ثبات و دوام را موجب می‌شود (دوام پرداخت نیکو و پیروی از یک شیوه پسندیده) و اگر مصدر به شکل منصوب ذکر می‌شد، معنای ثبات و دوام از آن استنباط نمی‌شد، زیرا نصب بیانگر آن است که فعلی در تقدیر است و طبق گفته نحویان: «المقدر کالمفوظ». بنابراین، جمله، فعلیه باقی می‌ماند و در آن صورت، دوام و ثبوتی استنباط نمی‌گشت. از طرفی دیگر، ساختار روساخت موجب شد که جمله از حالت دستوری در ژرف ساخت به جنبه خبری مطلق تغییر یابد و با حذف فاعل یعنی «ولی دم» حکم عمومیت پیدا کرده است. بافت موقعیتی آیه چنین است: مقصود آیه طبق نظر ابن عاشور «تشویق برای رضایت دادن خانواده مقتول به جای قصاص با پرداخت دیه است، حقی برای صاحبان خون که می‌توانند با گرفتن دیه یا بدون آن، از حق خود صرف نظر کنند» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۲، ص ۱۴۲). بنابراین، مصدر مذکور از حالت منصوبی به مرفوعی درآمده تا بیانگر ثبوت و دوام چنین عمل حسنه‌ای شود.



[۳. بقره/ ۲۲۹]

نمونه دیگر از آیات مربوط به بحث، این سخن خداوند متعال است: «الَّتِلْقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحُ بِاِحْسَنٍ...» (بقره/ ۲۲۹)

ژرف ساخت آیه چنین است: «فَامْسَكُوا بِمَعْرُوفٍ اِمْسَاكًا وَ سَرَّحُوا بِاِحْسَانٍ تَسْرِیْحًا». بافت موقعیتی آیه این‌گونه بیان می‌شود: این آیه سخن از طلاق رجعی و شیوه انجام آن است.

” در جاهلیت، طلاق دادن و رجوع کردن به زن، امری عادی و بدون محدودیت بود. اما اسلام حداکثر سه بار طلاق و دو بار رجوع را جایز دانست تا حرمت زن و خانواده حفظ شود (طبرسی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۱۱۱).

به این ترتیب، خداوند متعال فرمود: در هر مرتبه یا باید به‌طور شایسته همسر خود را نگه دارد و (آشتی نماید) یا با نیکی او را رها کند (و از او جدا شود).

پیدا است که قرآن کریم در این آیه نیز مانند دو آیه قبلی، به جای جمله فعلیه با مصدر منصوب، از مصدر مرفوع استفاده کرده است. در واقع، ژرف ساخت اولیه این آیه شریفه به این شکل است: «فَامْسِكُوهُنَّ اِمْسَاكًا بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرَّحُوهُنَّ تَسْرِیْحًا بِاِحْسَانٍ» که این شکل ابتدایی این آیه شریفه است و در آن «اِمْسَاكًا» و «تَسْرِیْحًا» مفعول مطلق بیانی نوعی و منصوب گشته‌اند. نمودار زیر چگونگی این گشتار را نشان می‌دهد:

ژرف ساخت اولیه ← اَمْسِكُوهُنَّ اِمْسَاكًا وَ سَرَّحُوهُنَّ تَسْرِیْحًا (ابتدایی ترین شکل جمله).

ژرف ساخت ثانویه ← اِمْسَاكًا وَ تَسْرِیْحًا (حذف اجباری فعل و جانشینی مصدر منصوب به جای آن)

روساخت یا شکل منطوق ← فَاِمْسَاكُ وَ تَسْرِیْحُ (جانشینی مصدر مرفوع به جای مصدر منصوب).

در ژرف ساخت اولیه (ابتدایی ترین شکل جمله) هیچ غرض بلاغی در ورای آن نیست. اما ژرف ساخت ثانویه این آیه شریفه با گشتار حذف فعل و نیابت مصدر منصوب به جای فعل همراه شده است. ذکر مصدر منصوب به جای جمله فعلیه، قوی‌تر از خود فعل و وجه دستوری آن شدیدتر است. اما شکل نهایی که همان روساخت آیه شریفه است، تغییر حالت اعرابی مصدر منصوب به مصدر مرفوع است تا علاوه بر ثبات و دوام چنین کاری، به نوعی کلام را مختصرتر و موجزتر به خواننده منتقل کند. از طرفی دیگر، در نحو معیار، «جمله از عمده (رکن) و فضله (غیر رکن) تشکیل می‌شود. اساس و پایه ترکیب، عمده است که از مسند و مسندالیه



تشکیل شده است. آنچه برای توسعه معنا و توضیح مقصد به این دو اضافه می‌گردد، فضله نام دارد» (دحداح، ۱۳۸۵، ص ۲۷۵). لذا جانشینی مصدر مرفوع به جای مصدر منصوب، باعث شده است تا کلمه جایگزین به رکن اصلی جمله تبدیل شود و از حالت فضله بودن خارج گردد، چراکه در زبان عربی، منصوبات فضله و غیر رکن‌اند.

[۴. بقره/ ۱۰۳]

نمونه دیگری از گشتار جانشینی مصدر به جای فعل آیه ذیل است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْكَانُوا يَعْلَمُونَ» (بقره/ ۱۰۳). ژرف ساخت آیه چنین است: «ولو آمنوا [بالله أو بمحمد] واتقوا [أنفسهم عذاب الله] لآثبوا مَثُوبَةً من عند الله...».

بافت موقعیتی چنین است: این آیه از فسادهای قوم یهود سخن می‌گوید که کتاب تورات را که مؤید و مؤکد نبوت حضرت محمد (ص) است، نادیده گرفتند و به اباطیل، سحر و جادو و تأثیر آن بر زندگی روی آوردند، و تا آن جا پیش رفتند که سلیمان نبی (ع) را متأثر از همین سحر و جادو می‌دانستند و بر این باور بودند که او با توجه به سحر و جادو بر مردم حکومت می‌کرد. لذا خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنٌ» و آن را برای شیاطین ثابت می‌کند: «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ». همچنین در این آیه تأکید می‌شود که سحر و جادو بدون اذن و اراده خداوند هیچ تأثیری بر زندگی مردم ندارد و ساحران هیچ بهره و نصیبی در آخرت نخواهند داشت. لذا در این آیه شریفه در توبه و رحمت به روی یهودیان باز شده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْكَانُوا يَعْلَمُونَ».

طبق نظریه گشتاری چامسکی، نکته جالب توجه در این آیه جانشینی مصدر «مَثُوبَةٌ» به جای فعل است. ژرف ساخت یا به تعبیری دیگر، تقدیر آیه شریفه را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

- ژرف ساخت ◀ جمله فعلیه: لآثبوا
- گشتار درج یا افزایش ◀ جمله فعلیه مؤکد با مفعول مطلق: لآثبوا مَثُوبَةٌ
- گشتار جانشینی و درج (جانشین شدن مصدر منصوب به جای فعل و اضافه شدن لام مفتوح بر سر آن) ◀ جمله فعلیه بدون ذکر عامل و اکتفا به مصدر منصوب: لمَثُوبَةٌ



- گشتار جانشینی (جانشین شدن مصدر مرفوع به جای مصدر منصوب) ← جمله اسمیه با تغییر اعراب نصب به رفع: لَمْثُوبَةٌ

اما بر اساس کدام معیار می‌توان به جانشینی مصدر به جای فعل در این آیه شریفه پی برد؟ گزینه‌ای که خواننده را به پیدایی ژرف ساخت جمله کمک می‌کند، قرار گرفتن این کلمه به عنوان جواب برای حرف لو شرطیه است، ضمن این‌که بر سر آن لام تأکید نیز آمده است، که معمولاً زمانی بر جواب لو شرطیه وارد می‌شود که فعل ماضی مثبت باشد، چنان‌که آلوسی به این مسئله اشاره کرده است: «إِنَّ جَوَابَ لَوْ إِنَّمَا يَكُونُ فَعْلِيَّةٌ مَاضِيَّةٌ» (آلوسی، بی‌تا، ج: ۱، ص: ۳۴۷). طبق همین قاعده نحوی، ژرف ساخت این آیه شریفه فعل ماضی اُثْبِوا است. اما وجه تغییر اعراب مصدر از حالت منصوبی به مرفوعی چیست؟ دلیل آن تغییر جمله از فعلیه به اسمیه و بیان ثبات و دیمومت ثواب است. آلوسی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «لَمْثُوبَةٌ .. جواب لو شرطیه است و تقدیر آن «لَا تُثْبِتُوا مَثُوبَةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرًا مِمَّا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» می‌باشد. بنابراین، فعل، حذف و سبک به شکلی که دیده می‌شود تغییر یافته است تا با کمک مقام و موقعیت، به ثبات و دیمومت ثواب اشاره شود» (آلوسی، بی‌تا، ج: ۱، ص: ۳۴۷). زمخشری نیز در این باره می‌نویسد:

” جمله اسمیه در جواب «لو» بر جمله فعلیه ترجیح داده شده است تا بر ثبات و دیمومت پاداش دلالت کند، مثل آیه شریفه «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (زمر/ ۷۳) که مصدر «سلام» از حالت منصوبی به حالت مرفوعی تبدیل گشت (زمخشری، ۲۰۰۹، ج: ۱، ص: ۹۰).

مقصود زمخشری این است که مصدر «مَثُوبَةٌ» در اصل منصوب بوده و جانشین فعل خود شده است که در هر دو حالت، فعل «لَا تُثْبِتُوا» و مصدر منصوب «مَثُوبَةٌ»، جمله فعلیه به شمار می‌آید و دلالت بر حدوث دارد و نه دوام و ثبوت. اما از آن‌جا که موقعیت و مقام، ثبوت و دوام ثواب را ایجاب می‌کند، لذا مصدر از حالت منصوبی که بیانگر فعلیه بودن است به مرفوعی که بیانگر اسمیه بودن می‌باشد، عدول می‌کند، زیرا جمله اسمیه بیانگر ثبات و دوام است. اما دلیل این جانشینی، به مفهوم ثبات و دوام ثواب محدود نمی‌شود، بلکه هدف دیگر آن، تأکید و تمرکز بر کلمه مَثُوبَةٌ است. این کلمه مصدر میمی است بر وزن مفعَلَة یا مصدر اصلی بر وزن مفعُولَة از ریشه «ث و ب» و در اصل یعنی: بازگشت پس از رفتن. راغب اصفهانی در مفردات می‌نویسد:



” اصل «ثوب» بازگشت چیزی به حالت اولیه‌ای است که داشته است

و از این رو پاداش کارهای انسان «ثواب» نامیده می‌شود، چون در واقع، نتیجهٔ

آن‌هاست که به انسان بازمی‌گردد (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۸۳).

لذا جانشینی مصدر به جای فعل، ضمن تشخیص و برجستگی کلام، تأکید بر اهمیت واژهٔ ثواب و لزوم بازگشت جزای عمل به انسان به شکل مطلق است. به علاوه، نکره آمدن آن (مثوبه) نیز دال بر تقلیل است، یعنی مقدار اندکی از ثواب خداوند متعال در آخرت بهتر از ثواب بی‌شمار در دنیای فانی است.

۲-۵. جانشینی صیغهٔ دیگر مصدر به جای مصدر اصلی

مقصود از آن یعنی جایگزینی یکی از صیغه‌های مصدر به جای مصدر اصلی که بدون تردید، ترک مصدر اصلی و آمدن شکل دیگری از مصدر، اغراض ثانویه و اهدافی را به دنبال دارد که صیغهٔ اصلی نمی‌توانست آن اهداف را به مخاطب منتقل کند. (خریشا، ۲۰۱۹، ص ۱۴۸).

[۱. بقره/ ۲۳۶]

نمونهٔ چنین گشتاری را می‌توان در این سخن خداوند متعال ملاحظه کرد: ﴿وَمَتَّعُوهُمْ عَلَىٰ الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ، وَعَلَىٰ الْمَقْتِرِ قَدْرَهُ، مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَىٰ الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره/ ۲۳۶).

ژرف ساخت آیه چنین است: «مَتَّعُوهُمْ تَمَتُّعًا». در واقع، کلمهٔ «متاعاً» اسم مصدر از فعل ثلاثی مزید «متع» است که مصدر اصلی آن تمتع بر وزن تفعیل می‌باشد، همچون کلمهٔ نبات که اسم مصدر آنبت است: ﴿أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾ (نوح/ ۱۷). ابوحیان می‌گوید:

” متاعاً به عنوان مفعول مطلق منصوب شده است، و توضیح آن چنین است

که متاع یعنی آن چیزی که از آن بهره برده می‌شود. این کلمه اسم مصدر است،

سپس مجازاً بر مصدر اطلاق شده است و عامل آن فعل «متعوا» می‌باشد که مصدر

اصلی آن طبق معیار، تمتع است (ابوحیان، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۲۴۳).

بافت موقعیتی آیه را چنین می‌توان تبیین کرد: این آیه شریفه در خصوص آداب طلاق دادن نازل شده است، به این نحو که خداوند متعال به بندگان خود خبر می‌دهد که اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی و یا تعیین مهر طلاق دهند، گناهی بر آن‌ها نیست، ولی باید متاع یا هدیه‌ای



را به منظور جبران دل شکسته، به آن‌ها بدهند، هر کس بنابه وسع خود، چه ثروتمند باشد و چه فقیر و تنگ‌دست.

اما زیبایی‌شناسی یا غرض از جانشینی اسم مصدر به جای مصدر اصلی در این آیه شریفه، توسع و گسترش معنایی است، چراکه ذکر این کلمه، هم می‌تواند بیان نوع عامل مذکور باشد که در این صورت، مفعول مطلق بیانی نوعی است، چه عبارت «بالمعروف» صفت آن به شمار می‌رود و ترجمه آن چنین است: «و آنان را به طور پسندیده‌ای بهره‌مند کنید»، و هم می‌تواند مفعول به باشد، یعنی یک نوع متاع خاص (درهم و دینار) که در این صورت ترجمه آیه چنین می‌شود: «در عوض، اموال یا امکاناتی را در حد خوب و متعارف در اختیارشان قرار دهید». پیداست که با جانشینی اسم مصدر به جای مصدر اصلی، علاوه بر این‌که جمله معنای احتمالی می‌یابد، به شکل مختصرتر و مخفف‌تر (اقتصاد زبانی) بیان می‌شود.

شکل دیگری از این نوع جانشینی، کاربرد مصدری از یک فعل ثلاثی مجرد به جای مصدر اصلی فعل ثلاثی مزید است.

[۲. بقره/۲۴۵]

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (بقره/۲۴۵).

ژرف ساخت آیه چنین است: «يقرض الله إقراضاً».

بافت موقعیتی آیه چنین بیان می‌شود: بنابر تفاسیر مختلف، این آیه به دنبال آیه قبل که مردم را به جهاد تشویق می‌کرد، مؤمنان را به انفاق و وام ترغیب می‌نماید، زیرا همان‌گونه که برای امنیت و صیانت جامعه نیاز به جهاد و تلاش مخلصانه است، برای تأمین محرومان و تهیه وسایل جهاد، نیاز به کمک‌های مادی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۶۴). پیداست که در این آیه، ژرف ساخت و روساخت دو کلمه مستبدل (قرض) و مستبدل منه (إقراض) از نظر کارکرد و نقش نحوی و تا حد زیادی از نظر شکل، با هم برابرند، یعنی اگر قرآن کریم می‌فرمود «يقرض الله إقراضاً حسناً» تفاوتی با قرضاً حسناً از نظر نقش نحوی نداشت، زیرا در هر دو صورت، کلمه مستبدل (قرضاً) و مستبدل منه (إقراضاً) مفعول مطلق بیانی نوعی اند. اما وجه تمایز آن‌ها در دلالت و معنای قطعی و احتمالی‌شان است. به بیانی دیگر، اگر قرآن کریم، از صورت اصلی یعنی (إقراضاً) استفاده می‌کرد، تنها یک احتمال نحوی و به تبع آن یک معنا از



آن استنباط می‌شد، اما با ذکر اسم مصدر به جای مصدر اصلی، دو معنا را می‌توان از جمله استنباط کرد: ۱. کیست آن‌که به خداوند قرضی نیکو دهد؛ ۲. کیست آن‌که به خداوند قرض دهد، قرضی نیکو (به نیکویی قرض دهد). لذا در شکل دوم، با ذکر اسم مصدر، توسعه معنایی رخ داده است.

نتیجه‌گیری

نظریه گشتاری چامسکی نظریه‌ای دستورمحور و نحوبنیان است و به بیان تغییراتی می‌پردازد که هنگام تبدیل ژرف ساخت به روساخت پیش می‌آید. با استفاده از این نظریه می‌توان معنای دقیق، زیبایی‌شناسی‌ها و اندیشه‌های در پس کلمات و جملات را کشف کرد. یکی از انواع قواعد گشتاری، قاعده جانشینی است. مقاله حاضر تلاش کرد تا قاعده جانشینی مصدری را در سوره مبارکه بقره بررسی کند. پیش از بیان نتایج، لازم به ذکر است که تحلیل جانشینی مصدری در قرآن کریم بر اساس نظریه گشتاری چامسکی و پیدایی ژرف ساخت یا همان حالت نخستین جمله، تنها یک احتمال و نظریه است و نمی‌توان آن را به خداوند متعال نسبت داد، اما می‌توان با مقایسه ژرف ساخت احتمالی با روساخت آیات، گوشه‌ای از قدرت نظم، چینش و انتخاب دقیق واژگان را توصیف کرد. نتیجه این مقایسه، حاکی از آن است که در فرم روساختی، به دلیل استفاده از مصدر به جای وصف مشتق، جمله‌ها بار معنایی مبالغه‌آمیز و مؤکدی به خود گرفته و در بسیاری از بافت‌ها، جمله‌ها کوتاه‌تر و مختصرتر شده‌اند و تلاوت‌کننده قرآن کریم برای ادای آن‌ها انرژی و زمان کمتری صرف می‌کند که این امر، هم‌سو با اصل اقتصاد زبانی است و با قواعد کم‌کوشانه زبان انطباق دارد.

با تحلیل و پیدایی ژرف ساخت آیات می‌توان گفت که شیوه‌های مبالغه‌آمیز قرآن در گونه‌های مبالغه‌آمیز علوم بلاغی خلاصه نمی‌شود، بلکه جانشینی مصدر به جای وصف مشتق، یکی از شگردهای گفتاری تأثیرگذار و مبالغه‌آمیز قرآن است که با خروج از زبان معیار، ضمن جلب توجه مخاطب، به زیبایی می‌تواند پیام انسان ساز خود را به خواننده منتقل کند. به بیان دیگر، جانشینی مصدر به جای وصف مشتق، خروج از عادت زبانی است که باعث برجستگی مشهودی در کلام می‌شود و آن را از سطح کلام عادی خارج می‌سازد و هدف اصلی‌اش نیز



تأثیر بیشتر بر مخاطب است. بنابراین، جانشینی مصدر به جای وصف را می‌توان از شیوه‌های گفتاری مبالغه‌آمیز پربسامد قرآن شمرد که به عنصری سبک‌ساز در قرآن بدل گشته است. بهره‌گیری از سبک گشتار جانشینی در القای مفاهیم مورد نظر، باعث شده است تا خواننده برای به دست آوردن معنا دست به کنکاش ذهنی بزند. در واقع، قرآن کریم توانسته است با استفاده از تکنیک جایگزینی مصدر که عنصری آشنایی‌زدا به شمار می‌رود و باعث تنوع بخشی به ساختار سخن می‌گردد، اهمیت موضوع را به گونه‌ای دیگر نشان دهد و معنایی را بر معنای اصلی بیفزاید.

بررسی نشان از آن دارد که جانشینی مصدر به جای وصف مشتق، بیشترین بسامد را در سوره بقره دارد. این نوع گشتار به گونه‌های مختلفی آمده است، از جمله: جانشینی مصدر به جای وصف در نقش خبر، حال و صفت که از میان این اشکال، جایگزینی مصدر به جای وصف مشتق در نقش خبر، آیات بیشتری را به خود اختصاص داده است. هدف از این جانشینی، علاوه بر مبالغه در وصف، توسعه معنایی نیز هست، زیرا اگر طبق اصل و معیار، از وصف مشتق استفاده شود، یک معنا (معنای وصفی) از آن استنباط می‌شود، اما با جانشینی مصدر به جای وصف، جمله حداقل دو معنا (معنای مصدری، معنای وصفی) را محتمل می‌سازد که این امر از یک طرف باعث توسعه معنایی و از طرف دیگر منجر به ایجاز در کلام می‌گردد. در مبحث مربوط به جانشینی مصدر به جای وصف مشتق در نقش صفت، غالباً با گشتار جابه‌جایی همراه است که طبق این گشتار، صفت (مصدر) به موصوف خود اضافه می‌شود. با این هنجارشکنی، دو نوع تأکید بر متن اضافه می‌شود: یکی با جانشینی مصدر به جای وصف که خود موجد مبالغه در وصف است و دیگری تأکیدی است که بر اثر تقدیم ما حقّه التأخیر به وجود می‌آید. با در نظر گرفتن ژرف ساخت آیات شریفه‌ای که در آن مصدر به عنوان صفت به موصوف خود اضافه گشته است، یک کلمه در آن واحد با سه گشتار (درج، جایگزینی و جابه‌جایی) مواجه می‌شود که در نوع خود بی‌نظیر است، و از آن جاکه مصدر حروفی کمتر از وصف مشتق را داراست، لذا باعث ایجاز در کلام و در نتیجه اقتصاد زبانی می‌شود. از طرفی دیگر، چون مصدر حدوث محض است، جانشینی آن به جای وصف مشتق، ضمن رساندن معنا به خواننده، نوعی مبالغه در وصف را می‌آفریند که این امر باعث ایجاد توسعه معنایی نیز می‌شود.



قوانین زبانی معیار و مألوف چون قانون عطف، همنشینی و تقابل، از جمله قرینه‌هایی است که ما را به شناسایی گشتار جایگزینی رهنمون می‌سازد. در فرایند اسناد، وقوع مصدر به عنوان مسند برای مسندالیهی که ذات به شمار می‌آید، مهم‌ترین قرینه برای تعیین گشتار جانشینی است که بر اساس علم بلاغت، خروج از مقتضای ظاهر شمرده می‌شود.





فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۱. ابن جنی، ابوالفتح عثمان. (۱۹۹۰م). **الخصائص**، (تحقیق محمد علی النجار). بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة.
۲. ابن عاشور، محمد طاهر. (۱۹۸۴م). **التحریر والتنویر**. تونس: الدار التونسية للنشر.
۳. ابن هشام (۱۹۹۰م). **شرح قطر الندی وبل الصدی**، (محقق: محیی‌الدین عبدالحمید). مدینه منوره: مکتبه طیبیه.
۴. ابن عیث، موفق الدین. (۲۰۰۱م). **شرح المفصل للزمخشري**، (تحقیق امیل بدیع یعقوب). بیروت: دار الکتب العلمیه.
۵. ابوحیان، محمد بن یوسف. (۱۹۹۳م). **البحر المحیط**. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۶. آلوسی، محمود. (بی تا). **روح المعانی**. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. جزائری، ابوبکر. (۲۰۰۳م). **أیسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر**. مدینه منوره: مکتبه العلوم والحکم.
۸. جندی، طه محمد. (۱۹۹۸م). **التناوب الدلالي بین صیغ الوصف العامل**. مصر: دار الکتب المصریه.
۹. خریشا، فوزیه عبدالله علی. (۲۰۱۹م). «ظاهرة الاستبدال فی الصیغ الصرفیه: دراسة دلالية تداولیه». **مجلة كلية دار العلوم**، ۳۶ (۱۲۵)، ص ۱۲۵-۱۵۸. <https://doi.org/10.21608/mkda.2019.124555>
۱۰. حداد، انطوان. (۱۳۸۵ش). **فرهنگ اصطلاحات صرف و نحو عربی**، (ترجمه ابوالفضل علامی و صفر سفیدرو). قم: ظفر.
۱۱. درویش، محیی‌الدین. (۱۹۹۲م). **إعراب القرآن الکریم وبیانه**. بیروت: دار ابن کثیر.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۰۴ق). **المفردات فی غریب القرآن**. قم: دفتر نشر کتاب.
۱۳. زمخشری، محمود بن عمر. (۲۰۰۹م). **الکشاف**، (تحقیق خلیل مأمون شیخا). بیروت: دار المعرفه.
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۱۷ق). **شرح الفصحیح**، (تحقیق ابراهیم عبدالله الغامدی). مکه مکرمه، سلسله الرسائل العلمیه الموصی بطبعها.
۱۵. سامرائی، فاضل صالح. (۲۰۰۷م). **الجملة العربیة: تألیفها وأقسامها**. عمان (اردن): دار الفکر.
۱۶. سامرائی، فاضل صالح. (۲۰۰۳م). **معانی النحو**. قاهره: شركة العاتک لصناعة الكتاب.
۱۷. الصالح، صبحی. (۱۹۸۹م). **دراسات فی فقه اللغة**. بیروت: دار العلم للملایین.
۱۸. طیب حسینی، سید محمود: مقیم، سپیده. (۱۴۰۳ش). «تحلیل زبانی ادبی واژه آزر در قرآن کریم». **آموزه‌های قرآنی**، ۲۱ (۴۰)، ص ۱۳۹-۱۵۸. <https://doi.org/10.30513/qd.2025.6488.2449>
۱۹. علوی مقدم، سید بهنام. (۱۳۸۴ش). «مکاتب زبان شناسی مسلط امروز». **رشد آموزش زبان و ادب فارسی**، ۲ (۷۴)، ص ۸۰-۸۳.
۲۰. فسنقری، حجت‌الله؛ کارآمد، راضیه. (۱۳۹۶ش). «سبک شناسی دعای ابوحمزه ثمالی در دو لایه نحوی و بلاغی». **زبان و ادبیات عربی**، ۹ (۱۷)، ص ۲۰۰-۱۷۳. <https://doi.org/10.22067/jall>. v8i17.57713



۲۱. فضل، صلاح. (۱۹۹۸م). علم الأسلوب؛ مبادئه وإجراءاته. مصر: دار الشروق.
۲۲. قرائتی، محسن. (۱۳۸۸ش). تفسیر نور. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۲۳. مجدی، محمدرضا. (۱۴۰۰ش). آموزش جامع ترجمه بر مبنای روش تحلیل مقابله‌ای و دستور گشتاری. تهران: آوین مهر.
۲۴. مشکوة‌الدینی، مهدی. (۱۳۷۰ش). دستور زبان فارسی بر پایه دستور زبان گشتاری. مشهد: دانشگاه فردوسی.
۲۵. مغاجی، محمد. (۲۰۱۶م). التوجيه الدلالي للبنية التركيبية: تحليل لسانی لربع مريم علی ضوء النظرية التحويلية. جزائر: جامعة الحاج لخضر.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، و همکاران. (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
27. Chomsky, Noam. (1965). *Aspects of the Theory of Syntax*. Cambridge, MA: MIT Press.
28. Chomsky, Noam. (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge, MA: MIT Press.

